



لغاتِ فارسی کفایة الطب حُبیش تفلِسی به همراه بررسی لغات تقویم الادویة او

به یاد شادروان دکتر عباس زریاب خوئی، مصحح دانشمند الصیدنه

علی اشرف صادقی

کمال‌الدین ابوالفضل حبیش بن ابراهیم تفلِسی از دانشمندان قرن ششم هجری است. زادگاه او ظاهراً تفلِیس پایتخت گرجستان کنونی بوده، اما او روزگار خود را در آسیای صغیر، به‌ویژه قونیه سپری کرده بوده است. از این نظر، زبانی که وی در آثار فارسی خود به کار برده به احتمال زیاد تحت تأثیر فارسی متداول در غرب ایران و آسیای صغیر است. بنابراین، بررسی آثار او به منظور شناخت بهتر ویژگی‌های گویش‌های غرب ایران حائز اهمیت است. تا کنون سه فهرست از لغات فارسی او منتشر شده است. یکی از ایرج افشار با عنوان «اندر فوائد لغوی کامل التعبیر» (افشار ۱۳۴۲)، دوم فهرست لغات بیان الصناعات او که ایرج افشار در پایان چاپ بیان الصناعات (افشار ۱۳۳۶، ص ۴۴۶-۴۵۷) به چاپ رسانده است، سدیگر مقاله دکتر مهدی محقق با عنوان «واژه‌های فارسی در کتاب تقویم الادویة» (محقق ۱۳۷۷).

آنچه در زیر می‌آید منتخبی از لغات بخش دوم کفایة الطب اوست. این کتاب دارای سه بخش یا سه کتاب به شرح زیر است: کتاب اول در معرفت علم بجشکی؛ کتاب دوم در غذاها و داروهای مفرده؛ کتاب سوم در غذاها و داروهای مرکبه. مؤلف این کتاب را در سال ۵۵۰ نوشته و به ملک‌شاه پسر قلج ارسلان سلجوقی تقدیم کرده است. از این

کتاب ظاهراً شش نسخه در ایران وجود دارد. دو نسخه در کتابخانه دانشکده پزشکی دانشگاه تهران به شماره‌های ۲۲۲ و ۲۲۳. نسخه اول دارای تاریخ ۷۲۲ و نسخه دوم بدون تاریخ ولی ظاهراً از قرن سیزدهم است (رهاورد ۱۳۳۳، ص ۳۷۳). نسخه دیگر متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی و از قرن هشتم است. شماره این نسخه ۶۳۳۲ است (حائری ۱۳۵۰، ص ۳۴۷-۳۴۹). نسخه‌ای دیگر با تاریخ ۱۲۷۱ و شماره ۲۴۹۱ متعلق به دانشگاه تهران است (دانش‌پژوه ۱۳۴۰، ص ۱۲۵۸). نسخه پنجم متعلق به کتابخانه ملی ملک و از قرن یازدهم هجری است. شماره این نسخه ۴۷۷۶ است (افشار، دانش‌پژوه ۱۳۶۱، ص ۶۲۵). نسخه ششم از قرون ششم و هفتم و متعلق به کتابخانه خصوصی فرهاد معتمد در تهران است^۱.

فهرست حاضر از نسخه شماره ۲۲۲ دانشکده پزشکی و نسخه ۶۳۳۲ مجلس نقل شده، اما به نسخه شماره ۲۲۳ پزشکی نیز رجوع شده است. در نقل لغات و بحث درباره آنها از نشانه‌های اختصاری زیر استفاده شده است:

پ ۱ = نسخه ۲۲۲ دانشکده پزشکی

پ ۲ = نسخه ۲۲۳ دانشکده پزشکی

م = نسخه مجلس

ک = لغات کامل التعبير

ت = لغات تقویم الادویه

ب = بیان الصناعات

همان طوری که در بالا اشاره شد در این فهرست فقط لغاتی نقل شده‌اند که از جهتی امتیاز داشته‌اند.

الْج [= أَلَج، ظ. أَلَج] (م) زعرور [= الزالک]. پ ۱: ایج، ک: أَلَج. ظاهراً تلفظی که حبیب به کار می‌برده أَلَج است. برای توضیح درباره این کلمه، رک: لغت فوس به تصحیح نگارنده و فتح الله مجتباتی، ذیل أَلَج. اوسبند (م) نیلوفر هندی. این لغت در برهان قاطع به شکل اوسبید بر وزن بوسعید آمده است. الصیدنه، ص ۸۴: اوسید؛ رازی در الحاوی و ابن سینا در قانون، به نقل حاشیة الصیدنه: اوسبید. ظاهراً اوسبند تصحیف اوسبید است.

۱) برای سایر نسخ آن در کتابخانه‌های جهان، رک. افشار ۱۳۳۶، ص ۲۸۹ و ۴۴۲.

ابروصنم (پ ۱) بیروح =ت. منظور از بیروح، بیروح الصنم است که همان مهر گیاه یا سگکن باشد. مستوفی نیز در نزهةالقلوب بیروح الصنم را به شکل ابروصنم آورده است (رک). لغتنامه، ذیل همین ماده و نزهةالقلوب، ص ۱۲۱). معلوم می شود که در غرب ایران بیروح الصنم به ابروصنم تغییر یافته بوده است. بادروک (م) بادروج. ت: بادروک. بادروک املائی بادروگ است که به بادروج معرب شده است. بادنگان (م) بادنجان. ت: بادنگان.

بارژد (م) قنه. ت: بارژد. احتمالاً تلفظ حبیبش بارژد بوده است. تلفظهای دیگر این کلمه بیرزد، بیرزه، بیرژی، بیرژه، بالیژه و بالیجه است، رک. صادقی ۱۳۷۹، ص ۷ و ۲۳.

برشن (م) کشوث. ت: برسشن. آندراج برُشن را به معنی «عشق پیچه» آورده و لغتنامه آن را علاوه بر عشق پیچه به عشق پیچان و مهربانک و داردوست معنی کرده و داردوست را همان عشقه و لبلاب دانسته است. ناظم الاطباء برشن را به «گیاه طیبی که پایتال نیز گویند» معنی کرده و استینگاس آن را به ivy برگردانده است. فرهنگهای عربی به فارسی (السامی، البلغه، المرقاة، الابانه، مهذب الاسماء) کشوث را به سرنند معنی کردهاند. کشوث گیاهی است که به نوشته مهذب الاسماء به درخت طاغ می چسبد. اما به گفته رازی (به نقل الصیدنه، ص ۵۳۴-۵۳۵) کشوث رشتههای نازکی است که به خار می چسبد و شبیه لیف مکی است و برگ ندارد و گل های آن کوچک و سفید است. به قول ابن ماسویه (به نقل الصیدنه، همان جا) این گیاه ریشه ندارد و گیاهان را از بین می برد. این توصیف نشان می دهد که کشوث گیاهی انگلی شبیه سسک یا خود سسک است که لیف مانند زرد و بی ریشه است و موجب خشک شدن گل ها و نباتات می گردد و با سرنند که همان عشقه و لبلاب و پیچک است فرق دارد. ظاهراً فرهنگنویسان با تسامح سرنند را با کشوث تطبیق دادهاند.

بزغند^۲ (پ ۱، م) قرظ^۳ =ت. درخت پسته یک سال بار می آورد و سال دیگر پسته بی مغز که با آن پوست را دباغی می کنند. این پسته بی بار به فارسی بزغند و بزغنج و به عربی قَرظ نامیده می شود. سروری و برهان قاطع بزغنج و بزغند را به ضم ب و غ ضبط کرده اند. جهانگیری نیز بزغنج را به همین صورت ضبط کرده است (جهانگیری بزغند را ندارد)، اما سروری بیتی از شیخ آذری شاهد آورده که در آن بزغنج با نارنج قافیه شده و سروری به حق یادآوری کرده که بر اساس این بیت غین کلمه مفتوح است. بیرونی در الصیدنه (ص ۱۲۹) این کلمه را بزغند آورده که بی شک محرف بزغند یا *فزغند است، اما در ترجمه فارسی کتاب این واژه به صورت بزغنج آمده است (ص ۱۵۱). در ترجمه فارسی الصیدنه، ذیل غَروق می گوید «پارسیان او را قزغند و بزغند نیز گویند» (ص ۴۷۵). قزغند بی شک مصحف* قزغند است که در متن عربی به شکل ثرغند تصحیف شده است. حروف اول این کلمه یعنی فاء اعجمی همان «و» لب و دندان فارسی امروز است. بناشپ (م) علک. ت: نباسب که ظاهراً تصحیف بناسب است. در الابنه این کلمه به شکل بناسب (بدون نقطه) آمده (ص ۵۴) و در نسخه دیگر با املائی بیاسب (همان جا، ص ۳۵۰) آمده، اما در برهان قاطع

با تلفظ *بِنَاسْت* ضبط شده است. برای معادل‌های فارسی *علک*، *رک*. *الصیدنه*، ص ۴۳۵.

بوشکان (م) *بوشکان*. این کلمه شناخته نشد.

بیشموشک (پ ۱، م) *بیش = ت*. *بیش* کلمه‌ای فارسی است که معرب شده و نام گیاهی سمی است، اما در هیچ کجا نام فارسی آن به صورت *بیشموشک* نیامده است. در *برهان قاطع* *بیش* موش جانوری شبیه به موش دانسته شده که زیر بوته *بیش* زندگی می‌کند و گفته می‌شده که گوشت او تریاق *بیش* است. بیرونی این حیوان را *بیش* موشک ذکر کرده است (*الصیدنه*، ص ۱۴۰؛ *صیدنه*، ص ۱۶۵). ظاهراً *حبیش* نام فارسی این گیاه را با حیوان *بیش* موشک خلط کرده است.

پایچه ^۴ (م) *کراع = ت*. *پایچه* همان *پاچه* گوسفند است.

پُل (م) *قنّاء الهندی*. در *الصیدنه* این کلمه *بُل* و *بِل* ضبط شده و در *حاشیه*، اصل آن *vilva* سنسکریت و *bilva* هندی دانسته شده است (ص ۱۲۳). *نیزرک*. *صیدنه*، ص ۱۴۱ که در آن جا *بِل* آمده است. بنابراین اگر *پل* تلفظی ایرانی نباشد *تصحیف بل* است.

تتری (پ ۱، م) *سماق = ت*. تلفظ این کلمه *تتری* و *تتری* است.

ترشه (م) *حمّاض*. این کلمه همان *ترشک* است، *رک*. *برهان*، ذیل *ترشه*.

تونج (م) *لاعیه = ت*. *لاعیه* از گیاهان شیردار است. *تونج* به این معنی در جایی ضبط نشده است. در قانون ادب، ج ۳، ص ۱۷۹۷، *لاعیه* را به «درختی بود» معنی کرده است.

چغزابه ^۵ (م) *طحلب = ت*. *طحلب* همان *خزه* است. *برهان قاطع چغزپاره* و *چغزواره* را به این معنی آورده، اما در *تکملة الاصناف* این کلمه به صورت *چغزراوه* (*چغزراوه*) آمده است (ص ۲۷۲، ۳۰۲، ۳۲۴). در *مقدمة الادب* (ص ۷۳) *طحلب* به *چغزواره* و *چغزلاره* معنی شده است. *چغزابه* به *چغزراوه* نزدیک تر و ظاهراً *مخفف* **چغزراوه* است. *چغزپاره* ضبطی است که *مویدالفضلاء* به دست داده (*رک*. *سروری*) و ظاهراً *تصحیف چغزباره*، شکل دیگر *چغزواره* است. *چغزراوه* و *چغزراوه* *مقلوب چغزباره* و *چغزواره* در معنی «جامه غوک» اند.

چگندر ^۶ (م) *ت: چکندر = سلق*. این کلمه همان *چغندر* است.

جم اسفرم (م) *ریحان شنبلید*. بیرونی می‌گوید «بعضی از پارسیان او را (*جم اسپرم*) را *ریحان سلیمان* گویند (*الصیدنه*، ص ۱۸۶). آیا *ریحان شنبلید* *تصحیف ریحان سلیمان* است؟

جنجک (م) *خرتوت*. پ ۱: *چیچک* (*جنجک*؟)، *خرنوب*. به نوشته بیرونی *خرنوب*، در زبان بلخی *جنکک* (= *چنگک*) نامیده می‌شده (*الصیدنه*، ص ۲۴۳) که شاید با این کلمه ارتباط داشته باشد. در صورتی که معادل عربی این کلمه *خرتوت* خوانده شود *جنجک* معلوم نیست چه کلمه‌ای است.

حنظک ^۷ (م) *حنظل* ^۸. این صورت از کلمه *حنظل* جایی به نظر نرسیده و ممکن است *تصحیف حنظل* باشد.

خارک (م) *بسر* ^۹. *ت: خارک: بسر*. *بسر* به معنی *خرمای نرسیده* است. *برهان خارک* را نوعی از *خرما*

۴) اصل: *بایحه* ۵) اصل: *چغزابه* ۶) اصل: *چکندر* ۷) اصل: *حنظک*
۸) اصل: *حنظل* ۹) اصل: *بسر*

دانسته است، اما در مهذب الاسماء معادل بسر خارۀ خرما ذکر شده است. خارک در معنی خرمای نرسیده در شهرستان جهرم متداول است (رک. صادق کیا، ۱۳۵۴، ص ۹۳).

خبیر (م) خبازی. این کلمه در جایی به نظر نرسید.

خرخیار (م) قنّاء الحمار=ت. این ترکیب ظاهراً ترجمه‌ای است که خود حبیش از قنّاء الحمار به دست داده است.

خرم گیا (پ ۱) سراج قطرب=ت. خرم گیا در منابع دیگر ضبط نشده است. ضمناً در «ت» همه جا، به جای گیاه، گیا به کار رفته است.

خشار (پ ۱، م) قلی^{۱۰}=ت. خشار مبدل شخار است. زمخشری نیز قلی را به خشار و اخشار برگردانده است (مقدمة الادب، ج ۱، ص ۳۳۹). خشار در تکملة الاصناف، ص ۷۶، س ۱، نیز به کار رفته است.

خورپرست (پ ۱، م) خبازی=ت=ب، ص ۳۷۸. بیرونی در صیدنه، ص ۶۶۵ می‌نویسد: «خبازی را در بعضی مناطق آفتاب‌پرست می‌گویند». خبازی (=خبازا) همان پنیرک است.

درخت کهربا (م) حور. ت: درخت کهربای: حور. بیرونی حور رومی را به شکل جوز رومی آورده است (الصیدنه، ص ۱۹۳-۱۹۴). صمغ این درخت ایلقظرون نامیده می‌شده که همان الکترون (=کهربا) است (حاشیة الصیدنه). ترکیب درخت کهربا در منابع دیگر نیامده است.

دهمشت (پ ۱) شجر الغار=ت در سه مورد، ذیل درخت غار و دهمشت و دهمشت‌دانه. تلفظ معمولی این کلمه دهمست است (رک. فرهنگ‌ها)، اما مستوفی نیز در نزهة القلوب (مقاله اول، ص ۹۲) آن را به شکل دهمشت به کار برده است. استینگاس و ناظم الاطباء هر دو صورت را ضبط کرده‌اند. از ضبط حبیش و مستوفی معلوم می‌شود که این تلفظ خاص مناطق غربی ایران بوده است.

روغناس (م) فوه=ت=ک=ب=قانون ادب، ج ۳، ص ۱۷۲۷. روغناس در کلیات شمس، ج ۱، ص ۱۲۶ و در فرهنگ‌ها هم آمده است. بیرونی می‌گوید: «فُوهُ الصباغین را به فارسی روین و در جرجان روغناز گویند» (الصیدنه، ص ۲۷۱).

روغن کشکدانک (م) دهن الکتان. این ترکیب در جای دیگری نیامده است.

ریواج (م) ریباس=ت. این صورت در فرهنگ‌ها و متون هم آمده و در گویش‌ها نیز به کار می‌رود. مثلاً در گویش بیرجند شکل rēbâc متداول است.

رَدوار (م) جدوار=ت. این کلمه در سایر منابع نیز آمده است.

زیزی (پ ۱، م) بلبوس^{۱۱}. بلبوس بر وزن ملبوس نوعی پیاز صحرایی است که آن را به عربی بصل الزیز می‌گویند، رک. برهان و الصیدنه، ص ۳۲۵. زیزی به این شکل در جایی ضبط نشده است.

سبزدانه (پ ۱) حبة الخضراء. از میان فرهنگ‌نویسان تنها استینگاس سبزدانه را آورده، اما به معنی دانه سقز که به حبة الخضراء نزدیک است.

سپیل مهره (پ ۱، پ ۲) ودع. ت: سپیدمهره. بیرونی نام فارسی حلزون (ودع) را سپیدمهره آورده است (الصیدنه، ص ۲۱۹). سپیل ظاهراً تلفظی گویشی از سپید است، رک. سنجل در همین جا. سُک (م) رامه. آنچه در کتاب‌های طبّی متداول است رامک است (رک. الابنیه، ص ۱۶۸) که کلمه‌ای فارسی مرکب از رام به معنی «آرامش» است (الصیدنه، ص ۲۸۷). شکل رامه در جای دیگری نیامده است. سکره (م) ۱۳ بهار = ت. بهار را به فارسی گاوچشم می‌نامند (الصیدنه، ص ۱۳۵، صیدنه، ص ۱۵۹). سکره در سایر منابع نیامده است.

سکاوند (پ ۱، م) عنکبوت = ت. این کلمه ظاهراً جای دیگری ضبط نشده است. سلمه (م) قَطَف. ت: سلمه: قَطَف. تلفظ درست قَطَف قَطَف است و معادل فارسی آن سلمه (الصیدنه، ص ۴۹۵). در برهان این کلمه به شکل سرمک و سرمج آمده و شکل معرب آن سرمق است که در بیرونی نیز آمده است. مهذب الاسماء سرمق و سرمک را به سرنگ معنی کرده است. سرنگ در لسان العرب ذیل قَطَف نیز آمده است. (رک. الصیدنه، ص ۴۹۵، ح)

سنجل گرگانی (پ ۱، پ ۲) عناب. ت: سنجدرگانی. صورت سنجل جای دیگری ضبط نشده و می‌تواند مبدل سنجد باشد؛ قس سپیل به جای سپید ذیل سپیل مهره.

سنگرف (م) زنجفر. ت: شنگرف، سنگرف در آندراج و استینگاس و ناظم الاطباء نیز ضبط شده است. سنگسویه (م) عین السراطین^{۱۴}. صورتی که از این کلمه در منابع آمده سنگسویه، سنجسویه و سنجسفویه (الابنیه) است. صورت متن در جای دیگری نیامده است.

سونیز (م) شونیز^{۱۵}. سونیز فقط در استینگاس و ناظم الاطباء با این ضبط آمده و در سایر منابع نیست. مؤلف در ردیف حرف «ش» شونیز را نیز آورده است.

شاتل^{۱۶} (م) شاطل^{۱۷}. مؤلف در این جا با تبدیل «ط» به «ت» برای شاطل املائی فارسی به وجود آورده است، قس تباشیر، ترخون، سدف، انزروت و غیره در نوشته مؤلف.

شل (پ ۱، م) سفرجل. سفرجل همان آبی یا به (بهی) است و شل که معادل فارسی آن دانسته شده در سایر منابع نیامده است.

شغلم (م) سلجم. این کلمه مقلوب شلغم است و در سایر منابع نیامده است.

شکوهه (پ ۱) حسک^{۱۸} = قاتون ادب، ج ۳، ص ۱۲۶۱. بیرونی می‌گوید: «حسک را به فارسی کنزک می‌گویند و شکوهج نیز می‌نویسند که هم با حاء نوشته می‌شود و هم با هاء» (الصیدنه، ص ۲۱۵).

فرهنگ‌های فارسی آن را به صورت شکوهنج و سکوهنج نیز ضبط کرده‌اند و پیداست که شکوهج معرب صورت پهلوی شکوهه است. لغت‌نامه (ذیل حسک) شکوهه را به نقل از حبیبش تغلیسی آورده است. استینگاس و ناظم الاطباء نیز شکوهه را ضبط کرده‌اند که منبع آنها معلوم نیست.

شهبلوط (پ ۱) شاهبلوط. برهان: شاهبلوط. تخفیف شاه به شه در این کلمه و دو کلمه بعد جالب است.

۱۳) پ ۱: سکره
 ۱۴) اصل: عین الراطین. تصحیح بر اساس برهان قاطع است.
 ۱۵) اصل: سونیز
 ۱۶) اصل: شاپک
 ۱۷) اصل: شاطک
 ۱۸) اصل: مسکه

شهرته (پ ۱) شاه ترج. برهان: شاه تره.
شهدانه (پ ۱) شهدانج. برهان: شهدانه.
غونیک^{۱۹} (پ ۱، م) غونیک. الصیدنه، ص ۴۵۲: غونیک (به زبان مردم بلخ و ترمذ). سروری و رشیدی:
غونیک (گیاهی که بدل اشنان است و برای شستشو به کار می‌رود و آن را غوشنه نیز می‌نامند). نیز رک.
برهان.
غوشنه (پ ۱، م) فطرالحامض. م: اسحق گوید: «غوشنه به پارسی سماروغ ترش بود.» رک. الصیدنه،
ص ۴۵۲ که می‌گوید: «جنسی از قارچ است که زنان مجوس بدل اشنان به کار می‌برند.»
غسا (م) بلج. احتمالاً بلج تصحیف بلج به معنی «خرمای نارس» باشد، اما غسا معلوم نیست چه کلمه‌ای
است.
غلنجمه (م) غاضمه. هیچ یک از این دو لغت در جایی پیدا نشد. کلمه‌ای که به غلنجمه شبیه است فلنجه
است که تخمی است شبیه خردل که در عطریات به کار می‌برند.
کاشنی (م) هندباب=ب، ص ۳۳۵. این تلفظ به جای کاشنی در برهان ذیل کاشنی نیز آمده است. در متون
دیگر نیز کم و بیش به کار رفته است، مثلاً در آثار و احیاء رشیدالدین فضل‌الله، ص ۸۲. الصیدنه، ص ۴۳۰:
کاشنی (به نقل از حمزه اصفهانی). در پهلوی: کاشنیک. معلوم می‌شود کاشنی تلفظ غرب ایران بوده
است.
کاکل^{۲۰} (پ ۱، م) قاقلی. الصیدنه، ص ۴۷۸: کاکل. برهان: کاکل.
کدر (پ ۱) کادی=ت. برهان: «کدر رستنی باشد بسیار خوشبوی و آن را کادی گویند.»
کُرک (م) شغنین^{۲۱}. کرک در «ت» به شکل کُرک ضبط شده است. شغنین را بوتیمار و نوعی کبوتر یا قمری
دانسته‌اند. در قانون ادب، ج ۳، ص ۱۶۸۴ می‌گوید: «شغنین مرغی بود.» در السامی فی الاسامی، ص ۳۵۸
شغنین به تُیر و در تکملة الاصناف، ص ۲۳۴ به تُیر ترجمه شده است. از آن‌جا که در «م» این کلمه قبل از
کرم کوزه و کرفس دشتی و کژدم آمده ظاهراً کرک درست‌تر از کُرک باشد.
کرم کوزه (پ ۱، م) خراطین=ت. کرم کوزه در سایر منابع نیامده است. در قانون ادب، ج ۳، ص ۱۶۸۶
خراطین چنین معنی شده: «کرمانی بوند سرخ و دراز و باریک در زمین نمناک.»
کرکم^{۲۲} (پ ۱، م) زعفران=ت.
کژدم (م) عقرب. ت: گژدم، اما در «ب» در چهار مورد کژدم به کار رفته است. در قانون ادب، ج ۱، ص ۱۵۴
نیز کژدم آمده و ظاهراً تلفظ حبیش همین بوده است.
کشدانک (پ ۱) بزرالکتان=ت. در لغت‌نامه این کلمه بدون ذکر مأخذ به معنی بزرک آمده، اما در سایر
منابع نیامده است.

۱۹) پ ۱: غونیک، م: غونیک. تصحیح بر اساس سروری، رشیدی و برهان است.
۲۰) اصل در پ ۱ و م: کاکسر (با سین کشیده) (۲۱) اصل شغنین. تصحیح بر اساس ت است.
۲۲) پ ۱ و م: کرکم که ظاهراً تصحیف کرکم است.

کشکوفه (پ ۱، م) عصفرت. این لغت در جای دیگری ضبط نشده است.
 کل الابالی (پ ۱، پ ۲) کل الابی. منظور از این دو کلمه معلوم نشد، احتمالاً کل املائی قدیم گل باشد.
 گِل بَمهر (پ ۱، م) طین المختوم=ت. به مهر ترجمۀ مختوم است. ابوریحان فارسی طین المختوم را گل
 اوشتک و گل نوشته آورده است.
 گیل دارو^{۲۳} (پ ۱) سراخش. بیرونی معادل کیل دارو را در هندی سرخس ذکر کرده است.
 احتمالاً سراخش تصحیف سرخس است.
 گیای^{۲۴} سراش (پ ۱) خنثی=ت. سراش همان سریش است.
 لاژورد (پ ۱) لاذن. ظاهراً در این جا لاژورد با لادن خلط شده است. ت: لاجورد؛ لازورد؛ لادن؛ لاذن.
 مستی (پ ۱) خمر. مستی در ترجمۀ خمر شگفت است.
 میان خزد^{۲۵} (پ ۱، م) جند بیدستر. ت: میان خزد؛ جندبادستر. ب، ص ۴۲۴ به تصحیف: میان خرد.
 بیرونی به نقل از فزاری: خزد میان (الصیدنه، ص ۱۹۰). خَزْد همان خَز است.
 میوس (پ ۱، پ ۲) شرار طب. پ ۲: شرار مطب. منظور از این کلمات معلوم نشد.
 میونخوشه^{۲۶} (پ ۱، م) سنبل. ت: دو بار به صورت مویخوشه، یکی ذیل همین کلمه و یکی ذیل شکوفۀ
 مویخوشه. بیرونی: انخوشه^{۲۷} (ذیل رزاوند، ص ۳۰۷)، مرنجوشه (ذیل سنبل هندی، ص ۳۵۲) و
 مینجوشه (در حاشیۀ کتاب). بیرونی یک بار نیز این کلمه را تحت عنوان نی هوشه آورده که مصحح
 کتاب، دکتر زریاب آن را تصحیف می هوشه (=می خوشه) دانسته است (ص ۵۹۹). دوزی حدس زده
 است که اصل کلمه می بخوشه و ترجمۀ دیاناردن اوینوس یعنی «شراب گرفته شده از سنبل» است (حاشیۀ
 الصیدنه، ص ۳۰۸). جزء دوم کلمه احتمالاً انخوشه یا انجوشه و جزء اول آن می و شاید mēv به معنی
 میوه است که به mev و mē مخفف شده است، اما معنی کل عبارت معلوم نیست. جالب است که
 حبیش در قانون ادب، ج ۳، ص ۱۳۳۵، سنبل را به «خوشه‌ها» معنی کرده است.
 نان کرمه (م) خبز السمید. نان کرمه یا نان گرمه معلوم نیست چه کلمه‌ای است. خبز السمید یعنی نانی که
 از آرد سمید (سفید) بپزند.
 نرسک (م) نرسک (پ ۱)، عدس. ت: نرسک. تلفظ معروف همین تلفظ است. شاید نرسک نیز تلفظ
 دیگری از آن است.
 نویج^{۲۸} (پ ۱، م) لبلاب=ت. الصیدنه، ص ۵۵۴: نویج. برهان: نویج navēc.
 نیش (پ ۱) نیشو. در پ ۱ در توضیح آن آمده: «خردتر بود از لؤلؤ». نیشو در فرهنگ‌ها به معنی نوعی آلو
 ذکر شده که آن را آلوی طبری می‌نامند. رک. لغت‌نامه؛ تاریخ بیهق، ص ۲۷۸ و الصیدنه، ص ۲۹ که کلمه به
 شکل نیشق آمده است. ظاهراً این نیشو با کلمه ما ارتباطی نداشته باشد. در این صورت معلوم نیست
 نیش و نیشوچه کلماتی هستند.

۲۳) اصل: کیددارو ۲۴) اصل: کیل
 ۲۵) اصل: میان خرد ۲۶) اصل: مونجوشه
 ۲۷) اصل: انجوشه ۲۸) اصل: نونج

هربوی (پ ۱، م) حلبه=ت. حلبه شنبلیله است، اما هر بوی به این معنی در منابع دیگر نیامده است. در پ ۱ در توضیح آن آمده: «ابن عبدان گوید که همه بوی به پارسی حلبه را خوانند؛ مداینی گوید که هر بوی به پارسی پودینه جویی بود». در تکملة الاصناف، ص ۷۷، حَبَق به هر بوی و حلبوی ترجمه شده و حَبَق همان پودنه است. مؤلف تاج‌الاسامی (ص ۱۲۹) نیز حَبَق را به حربوی ترجمه کرده که در متن کتاب به غلط چربوی چاپ شده است (رک. ص ۶۵۰ کتاب) بنابراین حبیش در این جا میان حلبه و حلبوی (هربوی) خلط کرده است. وی در قانون ادب، ج ۱، ص ۱۶۹ حلبه را به حلبه معنی کرده است. در لغت‌نامه دهخدا به استناد شعری از اثیر اخسیکتی هربو گیاهی مانند ضیمران دانسته شده است.

هر به (م) جعهده. ت: هزبه. جَعَدَه. در هیچ‌یک از منابع به هر به (هزبه) ترجمه نشده است. هر به (هزبه) معلوم نیست چه کلمه‌ای است.

هرقلوس^{۲۹} (پ ۱) خَسَّ الحمار. رک. الصیدنه، ص ۲۴۸ و برهان.

هروک (پ ۱، م) هرطمان (دانه‌ای سیاه که در میان گندم و جو می‌روید)=ت. هروک در سایر منابع نیامده است.

هزارگشان^{۳۰} (پ ۱) فاشرا=ت. در «م» کلمه به صورت هزارکشیان (با سه نقطه زیر «س») آمده که ظاهراً تلفظی از هزارگشان است.

هشت دهان (پ ۱) عود هندی. رک. الصیدنه، ص ۶۲۷؛ برهان.

ورتیغ (م) سمانی. ضبط رایج این کلمه ورتیج است که در «م» به ورنج تصحیف شده و در «ت» به غلط ورتیج چاپ شده است. اگر ورتیغ غلط نباشد تلفظ دیگری از ورتیج است.

ورغست (پ ۱، م) قنابری. این کلمه در سایر منابع به شکل بَرغَسْت، ورغست، برغشت و گورغست ضبط شده است.

ورهرام (پ ۱، م) سوس=ت. در الصیدنه ص ۳۵۶، سوس به دار ورهرام (اصل: داروا ورهرام، یعنی داروی ورهرام) ترجمه شده است.

وشه (م) اشق=ت=قانون ادب، ج ۳، ص ۱۱۷۸. وشه در ترجمه اَشَقُّ یا اُشَقُّ کلمه جدیدی است که فقط در ناظم الاطباء و به نقل از آن در لغت‌نامه آمده است.

یَرْتَاء^{۳۱} (م) حناء و در توضیح آن آمده: «چنین گوید که یرتاء به زبان یونانی! حناء را خوانند». بیرونی نیز ذیل حِنَاء، ص ۲۲۷ به نقل از مجمل اللغة یرتاء را به معنی حِنَاء آورده است.

واژه‌های زیر در چند جای نسخه پ ۲ آمده است:

بهناورد نام غذایی (ص ۳۱۳). این واژه تازه است.

تتری آبا سماقیه (ص ۳۱۳). تتری لغت فارسی سماق است.

پیروزنوش^{۳۲} «ابن سینا گوید که او از داروهای گزین پارسیان است» (ص ۳۱۴). این واژه نیز تازه است. تن‌دوغ در توضیح این لغت آمده: «مدائینی گوید که آنچه جماست (! از ماست؟) و بلگ چغندر کنند و به گوشت بپزند خداوندان گرمی را سود دارد» (ص ۳۱۵). این کلمه در جایی ضبط نشده است. جگرآبا «و این را به پارسی رباسیه خوانند. مدائینی گوید که جگر به پارسی پهلوی دیواج را خوانند» (ص ۳۱۸). ظاهراً جگرآبا تصحیف چُکری آبا است و چُکری نوعی ریواس است. بنابراین، دیواج نیز تصحیف ریواج است.

خشک افروش؟ (ص ۳۲۴).

خورانی؟ «خورانی شلغم و گرز» (ص ۳۲۵). منظور از این کلمه معلوم نشد. رام مهران «اسحق گوید که او دارویی بود جمع کرده حکیمان هند». این واژه را در جایی نیافتیم. روشنائی زرد «چنین گوید که او تاریکی چشم را سود دارد... صفتش شاف مامیثا و مامیران و ساده هندی و...». این دارو نیز شناخته نشد.

واژه زیر نیز در «م» ورق ۸۰ پشت آمده است:

سکبیک «صدو بیست و پنجم فواق که به پارسی سکبیک خوانند». این کلمه در جایی ضبط نشده و احتمالاً با سکفه که در ترجمه فارسی الابانه، ص ۹ در ترجمه فواق آمده مرتبط باشد. در مهذب الاسماء فواق به اسکجک برگردانده شده است. این کلمه امروز در گناباد به شکل اسکچه به کار می‌رود.

بررسی لغات تقویم الادویه

اکنون به بررسی لغات تقویم الادویه می‌پردازیم، اما قبل از آن ذکر چند نکته ضروری است. اول این‌که، حبیش آنها را به ترتیب الفبایی اصل عربی آنها مرتب کرده بوده و آقای دکتر محقق معادل‌های فارسی آنها را خود الفبایی کرده و نقل کرده‌اند. حبیش در برابر اصل عربی تعدادی از کلمات، فارسی آنها را با کلمه «مشهور» مشخص کرده و آقای دکتر محقق هنگام مرتب کردن معادل‌های فارسی این کلمات اصل عربی آنها را نقل کرده‌اند. شاید بهتر می‌بود این کلمات به کلی حذف می‌شدند. دوم این‌که، حبیش مقداری از کلمات، به‌ویژه کلمات یونانی و سریانی، را به تصحیف خوانده است. سوم این‌که، کاتب نسخه تعدادی از کلمات را تصحیف کرده است. چهارم این‌که، در مقاله دکتر محقق کلمات فارسی‌ای که دارای حروف چهارگانه فارسی بوده و با حروف عربی نوشته شده‌اند غالباً با همان حروف عربی نقل شده‌اند.

(۳۲) اصل: بیروزنوش

ما در این بررسی کوشش کرده‌ایم تا تصحیفات راه یافته در این کلمات را روشن کنیم و لغات فارسی دارای حروف چهارگانه را به اصل فارسی آنها برگردانیم. آقای دکتر محقق در پایان مقاله خود، با مراجعه به بعضی منابع گیاه‌شناختی، دو صفحه توضیح اضافه کرده و به بعضی از این اشکالات اشاره کرده‌اند. با این همه تعداد زیادی از کلمات به صورت نادرست در مقاله باقی مانده است. ما در زیر ابتدا عین عبارت را از مقاله دکتر محقق نقل می‌کنیم، سپس توضیحات خود را می‌افزاییم.

آب خشک شده ریش عصاره لحيه التيس	هم پيدااست که عربی است نه فارسی.
صحیح آن باید آب خشک شده ریش بز باشد.	انزروت عنزروت
آدبرز قنطوریون...	حبیش در چندین مورد املاى عربی کلمات را
آدبرز در سایر منابع نیامده است. الصیدنه و الابینه	فارسی کرده و شکل جدید را معادل فارسی
نیز برای قنطوریون معادلی ذکر نکرده‌اند.	کلمه قرار داده است. مثلاً رک. ذیل بلنجه،
آذریونه دشتی فعیلاسوس (رومکی: فیقلامیون)	بلنجمشک، تباشیر، ترخون، سدف، سعتر،
فعیلاسوس معلوم نیست چه کلمه‌ای است.	سکبینه، شاتل، شیطره، عوسه، کاکنه.
احتمالاً تصحیف همان کلمه فیقلامیون است که	انکذا رومی سالیوس
آن را هم نتوانستیم در منابع پیدا کنیم. رومکی هم	صحیح انگدان رومی است، چنان که در شرح آن
تصحیف رومی است.	آمده، و نیز رک. انگدان: انجدان در سه سطر
پژدرها افاعی	پایین تر.
مؤلف «ها» در اژدرها را علامت جمع تصور	انگز حلتیت
کرده و آن را به افاعی ترجمه کرده است.	صحیح انگزد است که همان انگوزه باشد.
اسپندان کنده حرف	انگورسک عنب الثعلب
احتمالاً صحیح اسپندان گنده است و گنده	صحیح انگورسگ است.
ممکن است اشاره به تندی مزه آن باشد. حُرُف	باد آورد شطاع
تره تیزک است.	صحیح شکاع است.
افنان سرمه فراسیون	باذروک باذروج
افنان سرمه معادل جدیدی است که در سایر	صحیح باذروگ است.
منابع نیامده است.	بانید فانید
البنج فافس	صحیح پانید (پانید) است.
فافس معلوم نیست چه کلمه‌ای است. البنج	بده غرب

بیخ سوسن آسمانگونی اصل السوسن الاسمابخونی
الاسمابخونی ظاهراً غلط چاپی به جای
الاسمانجونی است.

بیخ ورهرا م اصل السوسن
صحیح اصل السوس است.

بیلزهره حضض

صحیح بیلزهره است. مؤلف مقاله یک بار دیگر
در ستون مقابل، در ردیف حرف «پ» این کلمه
را به شکل بیلزهره آورده و معادل عربی آن را
فیلزهرج آورده است.

جاشا معروف

صحیح حاشاست.

جردوبهلو شیلیم

جردوبهلو شناخته نشد. احتمالاً بهلو املائی
دیگر پهلوست.

جستوم ریحان سلیمان

جستوم احتمالاً تصحیف جم اسپرم است، چه
جم اسپرم معادل فارسی ریحان سلیمان است.

چنه کبوتر رعی الحمام

چنه کبوتر ظاهراً ترجمۀ رعی الحمام است، اما
در جای دیگر پیدا نشد.

حمار معروف

منظور از این کلمه معلوم نشد.

خارپشت قنغد (سریانی: قفدا)

احتمالاً صورت صحیح سریانی آن قنغداست.
خامالاون معروف (سریانی: حامالونا، یونانی:

خامالاون)

سریانی آن باید خامالونا و یونانی آن خامالاون
Xamaileon باشد.

خریط آون

صحیح پده است.

بربهن بقلة الحمقا

صحیح پرپهن است.

بربیون فرفیون

صحیح پریون است.

برستق خطاف

صحیح پرستق است.

برنجاسب برنجاسف

صحیح برنجاسپ است.

بسایه بسفایج

صحیح بسپایه است.

بلبل فلفل

صحیح پلپل است.

بلنجه فلنجه

ظاهراً باید پلنجه باشد. این از مواردی است که
ظاهراً حبیش در صورت عربی کلمه تصرف کرده
و آن را فارسی کرده است.

بلنجمشک فلنجمشک

بلنجمشک نیز ظاهراً باید پلنجمشک خوانده
شود، اما اگر مؤلف «ف» را به «پ» بدل کرده
چرا «ج» را نیز به «گ» برنگردانده است؟

بونانس معروف (رومی: بونانس)

این کلمه شناخته نشد.

بهنج بابونج

بهنج کلمۀ تازه‌ای است. بیرونی معادل بابونج را
کلنجه ذکر کرده است.

بیخ بلبل فلفلمویه

صحیح بیخ پلپل است.

بیخ پنجگشت اصابع صفر

صحیح بیخ پنجگشت است.

دوای گر فسوريقون
فسوريقون شناخته نشد.
رفع عینی رفع یمانی
این دو کلمه شناخته نشدند. احتمالاً صحیح
شَبَّ یمنی و شَبَّ یمانی یا زاج یمنی و زاج یمانی
است. شَبَّ زاج است که بهترین آن یمانی است.
روغن مالی او مالی (رومی: اور مالی)
روغن مالی معلوم نیست چه ترکیبی است.
معادل یونانی این کلمه elaiomeli است.
زاک روشن شبت یمانی
صحیح زاگ و شَبَّ است.
زد دامینا صمغ الدامینا (سریانی: قاموز دامین)
دامینا شناخته نشد. معادل سریانی آن نیز معلوم
نیست درست باشد.
زد زیتون اضطرك
صحیح اضطرك است.
زد سداب تافسیا
صحیح تافسیاست.
زد غلک شاخ عسل اللبني
صحیح زد علك شاخ است.
زردچوبه خالیدومون
صحیح خالیدوینون است.
زنگار آهن صدی الحديد
صحیح صَدَأ الحديد است.
سبزدانه حب الخضرا
صحیح حبة الخضراء است.
سدف صدف
این از مواردی است که مؤلف املائی عربی
کلمه‌ای را فارسی کرده است.
سعتر صعتر

صحیح اَوْز است. قس پیه خربط در همین مقاله
که معادل عربی آن شحم الاوز ذکر شده است.
خمیر معروف (سریانی: خمیرا)
ظاهراً خمیرا درست باشد.
خیرویه خطمی
در سایر منابع خیرو آمده است. مؤلف
صمغ الخطمی را نیز به زدخیرویه ترجمه کرده
است.
خیار معروف (سریانی: خیاری)
ظاهراً خیاری درست باشد.
خیار به رنگ کوچک ضغاییس
خیار به رنگ قثا
اولاً صورت معمول این ترکیب خیار بادرنگ
است، ثانیاً معادل خیار بادرنگ یعنی همان خیار
معمولی قَثَد است نه قَثَا که معادل خیار
چنبراست.
خیری بویا خیبری بوا
صحیح خیبریویا و خیربوا است.
دبد معروف
صحیح دَدَد است.
درخت شیشغان دار شیشغان
ظاهراً درخت شیشغان ترجمه‌ای است که
حبیش از دار شیشغان کرده است.
درخت کهربای حور
حور را منتهی الارب چوبی دانسته که فارسی آن
سپیدار است. درخت کهربای ترکیبی تازه است.
دردی ثقل
صحیح ثقل است.
درمنه شیخ
صحیح شیخ است.

شاهمانج)
هر دو تلفظ شهبابک و شاهبانج در قدیم رایج
بوده است. رک. صادقی ۱۳۶۶، ص ۳۷-۳۸.
صامریوما مشهور (رومی: صمریومی)
صحیح سریانی است به جای رومی.
صحنا معروف (سریانی: صحنی)
صحیح صحناة است. ضمناً در الصیدنه، ص ۳۹۰،
شکل سریانی آن صحنیثا آمده است.
طریفلن مشهور (رومی: طرفیلن)
صحیح یونانی است به جای رومی.
غاریقون معروف (سریانی: غاریقون)
صحیح یونانی است به جای سریانی.
غافت معروف (سریانی: اغفت)
تلفظ سریانی آن اغافت است.
فاشرستین معروف (یونانی: فاشرستین)
صحیح سریانی است به جای یونانی. رک.
الصیدنه، ص ۴۵۴.
فراخ بجه کبوتر
صحیح فرخ است یا بجه‌های کبوتر.
فواخت معروف
این کلمه شناخته نشد.
قزد قسط
قزد شکل تازه‌ای است.
قفر جهود قفر الیهود
قُفر جهود ترجمه‌ای است که ظاهراً خود حبیش
از قُفر الیهود کرده و در منابع دیگر نیامده است.
کاکس قاقلی
صحیح کاکل است. در کفایة الطب نیز کاکس آمده
است.
کرازمر طراثیث

املائی سعتر در سایر کتب نیز آمده است.
سقمونیا معروف (یونانی: سقمونیا)
اصل یونانی کلمه skammonia است.
سک راسک
صحیح رامک است. رامک را چون با مشک
بیامیزند سک نامیده می‌شود.
سکستان سبستان
صحیح سگستان است.
سنگ غاغماطی غاغماطی
در الصیدنه، ص ۲۰۴، غاغاطیس آمده و اصل آن
gagatis است.
سنگ مصری لوفقریدس
در الصیدنه، ص ۵۶۲، لوفقراقس آمده، اما یونانی
آن leukogratis است که باید در تعریب
لوقغراتیس بشود.
سومفوطن مشهور
این کلمه شناخته نشد.
سه‌برگ حندوقی
سه‌برگ ترکیب تازه‌ای است که در سایر منابع
نیامده است.
سه‌سوی دانه حربه
این ترکیب نیز تازه است. در صیدنه، ص ۲۲۴
می‌گوید تخم او مثلث بود.
سیاداروان معروف
صحیح سیاداوران است.
شاهسپرم ضمیران
صحیح ضیمران است.
شکوفه حنا فاغمیه
صحیح فاغیه است.
شهبابک شاهبانج (و یقال له شهمانج و

لخادو تنها در دانشنامه میسری (قرن چهارم) به کار رفته است. رک. میسری ۱۳۶۶، ص ۲۱۹. در یک نسخه از ترجمه و قصه‌های قرآن، برگرفته از تفسیر تربت شیخ جام مبتنی بر تفسیر سورآبادی (به کوشش یحیی مهدوی و مهدی بیانی، تهران، دانشگاه تهران ۱۳۳۸، ص ۶۵۸) به جای کرباسه **لخاوه** به کار رفته که ظاهراً تصحیف **لخادوست**. رک. میسری، همان جا. حبیش در قانون ادب، ج ۲، ص ۸۶۶، سام ابرص را به کرباسو ترجمه کرده است.

مازو عفص (سریانی: عافصی)
ظاهراً سریانی آن عفصی است که در الصیدنه، ص ۴۳۲، به شکل افصی آمده است.

مرغابی نحام
نُحام سرخاب است نه مرغابی.

مس نحاس (سریانی: سنحاسا)
در الصیدنه سریانی آن نحاشا آمده است.

میغل لفاح
صحیح چنین است: مَعْد: لَفَاح.

مغنیسا معروف
در الصیدنه، ص ۵۸۴، مغنیسیا آمده است.

مگسک ذرایح
مگسک کلمه جدیدی است.

نیاسب علک
صحیح، همان طور که دکتر محقق از الابنیه نقل کرده، بناست و به ضبط برهان بناست است.

نجم معروف (سریانی: نحما)
صحیح باید نجما باشد.

نرثیقس مشهور (رومی: نرثیقس)
این کلمه شناخته نشد.

کرازمر شناخته نشد.
کرم رنگ قرمز
کرم رنگ نیز ترکیب جدیدی است که در سایر منابع نیامده است.

کرمس دشتی کبیکج
صحیح کرفس دشتی است.

کشت بر کشت بالفارسیه معروف
صحیح گشت بر گشت است.

کشنیز کزبره
صحیح گشنیز است.

کند روباه خصی الثعلب
کندسک خصی الکلب
صحیح گند روباه و گند سگ است.

کنگر زد بالفارسیه
صحیح چنین است: کنگرد: بالفارسیه صمغ الحرشف.

کیکیز جرجیر (سریانی: کرکیرا)
ظاهراً سریانی آن گرگیرا باشد.

گاورس دحن
صحیح دُخن است.

گوزماتل جوزماتل
صحیح گوزماتل و جوزماتل است.

گیای جالینوس اسقولوفندریون
گیای جالینوس ترکیب تازه‌ای است که در سایر منابع نیامده است.

گیای زهرناک یتوع
این ترکیب نیز تازه است.

لالا معروف
این کلمه شناخته نشد.

لخادو صام ابرص

نی پوسیده نهاوند قصب الذریره
این ترکیب نیز تازه است.
هرذوه بالفارسیة معروف
این کلمه شناخته نشد.
نیطافلن معروف (رومی: نیطافلن، یونانی:
نیطافلی)
هوم المجوس مرابیه
مرابیه شناخته نشد.
ظاهراً صحیح بنطافلون است که در
یلمج سورنجان
مخزن الادویه، ص ۹۰۰، ذیل یتوع آمده و به
یلمج شناخته نشد.
ذوخمسه اوراق ترجمه شده است.

نکته‌ای که در پایان این گفتار باید توجه را به آن جلب کرد این است که، چنان که در متن مقاله دیدیم، میان معادل‌های فارسی واژه‌های طبی عربی دو کتاب تقویم الادویه و کفایة الطب توافق کامل برقرار است، اما میان این دو کتاب از یک سو و قانون ادب از سوی دیگر تقریباً هیچ توافقی وجود ندارد. این عدم توافق این نکته را به ذهن می‌آورد که ظاهراً حبیش قانون ادب را از روی فرهنگ‌های دیگر عربی به فارسی تهیه کرده و در انتخاب معادل‌های فارسی درست از منابع خود پیروی کرده و آن قدر در کار تألیف این کتاب شتاب داشته است که به این نکته توجه نداشته که خود در دو کتاب تقویم الادویه و کفایة الطب که هر دو را قبل از قانون ادب نوشته بوده معادل‌های دیگری برای این لغات به دست داده است. حبیش طبیب بوده و بیشتر تألیفات او در زمینه طب است و کار لغت او را نباید کار چندان اصیلی تلقی کرد.

منابع

افشار، ایرج ۱۳۳۶، «بیان الصناعات»، فرهنگ ایران‌زمین، ج ۵، دفتر ۴، ص ۲۷۹-۴۵۷؛ افشار، ایرج ۱۳۴۲، «اندر فوائد لغوی کامل التعبير»، مجموعه مقالات تحقیقی خاورشناسی اهداء به آقای پروفیسور هاتری ماسه، دانشگاه تهران، ص ۱-۹؛ افشار، ایرج و محمدتقی دانش‌پژوه ۱۳۶۱، فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه ملی ملک، ج ۳، تهران؛ انجو شیرازی، جمال‌الدین حسین ۱۳۵۱، فرهنگ جهانگیری، به کوشش رحیم عفیفی، مشهد، دانشگاه فردوسی، ج ۲؛ بیهقی، ابوالحسن علی ۱۳۱۷، تاریخ بیهق، به کوشش احمد بهمینار، تهران؛ بیرونی، ابوریحان محمد ۱۳۵۸، صیدنه، به کوشش منوچهر ستوده و ایرج افشار، تهران؛ بیرونی، ابوریحان محمد ۱۳۷۰، کتاب الصیدنه فی الطب، به کوشش عباس زریاب خوئی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی؛ تبریزی، محمدحسین بن خلف ۱۳۳۲-۱۳۳۴، برهان قاطع، به کوشش محمد معین، تهران، زوار؛ تتوی، عبدالرشید ۱۳۳۷، فرهنگ رشیدی، به کوشش محمد محمدلوی عباسی، تهران، بارانی؛ تغلیسی، ابوالفضل حبیش

۱۳۵۰-۱۳۵۱، قانون ادب، به کوشش غلامرضا طاهر، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۳ج؛ حائری، عبدالحسین ۱۳۵۰، فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۱۹، تهران؛ دهخدا، علی اکبر، لغت نامه؛ رهاورد، حسن ۱۳۳۳، فهرست کتب خطی کتابخانه دانشکده پزشکی دانشگاه تهران، تهران؛ زمخسری، محمود بن عمر ۱۳۴۲، پیشرو ادب یا مقدمه الادب، به کوشش سید محمدکاظم امام، تهران، دانشگاه تهران، ۲ج؛ زنجی سجزی، محمود بن عمر ۱۳۶۴، مهذب الاسماء، به کوشش محمدحسین مصطفوی، انتشارات علمی و فرهنگی؛ سروری، محمدقاسم ۱۳۳۸-۱۳۴۲، مجمع الفرس، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، علی اکبر علمی؛ صادقی، علی اشرف ۱۳۶۶، «لغات فارسی کتاب التلخیص ابو هلال عسکری»، مجله زبان شناسی، سال چهارم، ص ۲۶-۵۷؛ صادقی، علی اشرف ۱۳۷۹، ترجمه فارسی الابانه، شرح السامی فی الاسامی میدانی، ضمیمه شماره ۱۰ نامه فرهنگستان، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی؛ عقیلی خراسانی ۱۲۶۰ق/ ۱۸۴۴م (۲۵۳۵ = [۱۳۵۵])، البلغه، به کوشش مجتبی مینوی و فیروز حریرچی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران؛ کرمینی، علی بن محمد ۱۳۶۳، تکملة الاصفاف، اسلام آباد پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان؛ کیا، صادق ۱۳۵۴، «خرمابن و واژه های وابسته به آن در فارسی جهرم»، پژوهشنامه فرهنگستان زبان ایران، ش ۱؛ محقق، مهدی ۱۳۷۷ (۱۳۷۹)، «واژه های فارسی در کتاب تقویم الادویه»، نامه فرهنگستان، سال چهارم، ش ۲، ش پیاپی ۱۵، ص ۸-۲۸؛ محمد پادشاه ۱۸۸۹-۱۸۹۴، فرهنگ آندراج، لکهنو، ۳ج؛ مستوفی، حمدالله ۱۳۱۱ق، نزهة القلوب، بمبئی؛ مولوی، جلال الدین محمد ۱۳۳۶، کلیات شمس، ج ۱، به کوشش بدیع الزمان فروزانفر، تهران، دانشگاه تهران؛ میدانی، احمد بن محمد ۱۳۴۵، السامی فی الاسامی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، چاپ عکسی؛ میسری ۱۳۶۶، دانشنامه، به کوشش برات زنجانی، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مگگیل؛ نطنزی، بدیع الزمان ۱۳۴۶، المرقاة، به کوشش سید جعفر سجادی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران؛ نفیسی، علی اکبر (ناظم الاطباء) ۱۳۱۷-۱۳۳۴، فرهنگ نفیسی، تهران؛ هروی، ابومنصور علی ۱۳۴۶، الابنیه عن حقائق الادویه، به تصحیح احمد بهمنیار، به کوشش حسین محبوبی اردکانی، تهران، دانشگاه تهران؛ همدانی، رشیدالدین فضل الله ۱۳۶۸، آثار و احیاء، به کوشش منوچهر ستوده و ایرج افشار، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مگگیل با همکاری دانشگاه تهران؛

Steingass, F., 1892, *Persian English Dictionary*, London, 1892.

